

تأثیر شاهنامه فردوسی بر آثار حماسی غرب

احمد تمیم‌داری*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۶/۰۴، تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۰۸/۳۰)

چکیده

ویلیام جونز یکی از کسانی بود که در کمپانی هند شرقی به تحقیق و ترجمه آثار ادب پارسی پرداخت و از بررسی متن و واژگان شاهنامه به شباهت زبان‌های هندواروپایی پی برد. جیمز اتکینسون از کالج فورت ویلیام در کلکته در سال ۱۸۱۴ م. ترجمه خود را از داستان رستم و سهراب منتشر ساخت.

ماتیو آرنولد (۱۸۲۲-۱۸۸۸ م.) منظومه پیرآوازه خود را به داستان رستم و سهراب اختصاص داد. آرنولد به دو مقوله اقتباس از شاهنامه و تعزیه ایرانی بسیار اهمیت می‌داد.

جمیز راسل لوول (۱۸۱۹-۱۸۹۱ م.) با ستایش از شاهنامه از اینکه همگان به این‌گونه آثار توجه ندارند، اظهار تأسف می‌نمود. جونز، آرنولد، ژول مول، اتکینسون، فون شاک و دیگران همه به ترجمه آثار ادب پارسی و اقتباس از آن‌ها به‌ویژه شاهنامه پرداختند. کسانی همچون الکساندر راجرز نقش فرهنگی خود را از لحاظ تقویت ادبیات غرب از طریق ادب پارسی ایفا می‌کردند.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، ادبیات حماسی، رستم و سهراب، ویلیام جونز، اتکینسون.

*. E-mail: a_tamimdari@yahoo.com

مقدمه

آثار ادبیات فارسی و ایرانی آثاری شخصی و محدود به منطقه‌ای خاص نیست؛ آثار ادبی ایران، به‌ویژه ادب پارسی تنها متعلق به نمونه قومی و ملی هم نیست، بلکه نمونه‌هایی از آثار ادب جهانی را شامل می‌شود که بدون در نظر گرفتن آن، درک تاریخ جهان میسر نخواهد بود. شاهنامه فردوسی با توجه به سیری منطقی که در سرودن آن به کار رفته است، سه بخش اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی را رقم می‌زند. این کتاب بزرگ به سرزمین ایران و بخش مهمی از جهان زندگان شخصیتی کامل می‌بخشد. از طرفی، شاهنامه در سرزمینی ظهور می‌کند که از همه لوازم فرهنگ و تمدنی بزرگ برخوردار بوده است و از طرف دیگر، خود این اثر با آموزشی مناسب می‌تواند به مکتب‌های تضعیف‌شده، روح، قدرت و ملیت بخشد. پس از ترجمه شاهنامه به دیگر زبان‌های زنده جهان، دگرگونی‌های مثبت و تکامل اجتماعی را در جوامع وابسته بدان زبان‌ها، شاهد هستیم. کیست که شاهنامه را بخواند و احساس غرور نکند. چند تن از نویسندگان و شاعرانی که بر شاهنامه خرده گرفته‌اند و پاره‌ای از داستان‌های آن را بدآموز معرفی کرده‌اند، استدلالشان چنین است که داستان رستم و سهراب بیان‌کننده انتقام سهراب از رستم است به خاطر مادرش تهمینه! که یادآور نظریات ناتمام فروید اتریشی است. یا ترویج اسطوره پدرکشی و پسرکشی است که یادآور تضاد دیالکتیک تاریخی یا تضادهای سیاسی و بین‌المللی است. بعضی هم داستان رستم را لات‌منشانه و عیارانه توصیف کرده‌اند که با پوزش از صاحبان عقاید مذکور فکر می‌کنم که هیچ‌یک از این تئوری‌ها در تعبیر و تفسیر داستان رستم و سهراب درست نمی‌نمایند. داستان رستم و سهراب داستان نسل‌کشی از ملتی قهرمان است که سردار و پهلوان محافظ ایران با اینکه معصومانه و ناخودآگاه فریب می‌خورد، در حفظ ملت و ملیت و آیین و کیش و همه‌چیز ایران، حتی فرزند خود را قربانی می‌کند. رستم بی‌شبهت به ابراهیم نبی در راه اعتلای کشورش به ابتلا دچار می‌شود و از این آزمایش پیروز بیرون می‌آید، یعنی قربانی فرزند برای حفظ سرزمین ایران! فردوسی، حکیم بوده و به‌اندازه تحلیل‌گران عصر جدید از درایت برخوردار بوده است!

یکی از راه‌های شناخت ارزش و منش آثار ادبی بررسی نظر بیگانگان است که چگونه به ارزش‌یابی پرداخته‌اند. وقتی شاهنامه به زبان فرانسه ترجمه می‌شود، شاعران و نویسندگان نمایشنامه‌نویسان به بهره‌برداری از آن می‌پردازند و ظهور شاهنامه در فرانسه موجب می‌شود تا آن دسته از کسانی که زیر نفوذ جامعه طبقاتی و امپراتوری استبدادی به‌شدت تحقیر شده بودند، به آگاهی برسند و شخصیت واقعی خود را دریابند. داستان‌های منطق‌الطیر عطار، بلبل‌نامه، زندگی‌نامه‌های داستانی - نمایشی تذکرةالاولیاء عطار نیشابوری و داستان رشادت

پهلوانان ایرانی و ایستادگی در برابر روش و منش شوم خودی و بیگانه، فرهنگ جدیدی با عنوان رمانتیسیم پدید می‌آورند. داستان‌های ویکتور هوگو همچون *بینوایان* و *گوژپشت نتردام* شخصیت بخشی به افرادی است که در جامعه، بسیار، پست تلقی شده بودند. فرهنگ شاهنامه توانست به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل، شخصیت‌های بزرگی از میان طبقات پایین و متوسط جوامع غربی عرضه بدارد.

استخراج منابع فرهنگی همچون استخراج منابع زیرزمینی است. هر جامعه‌ای که تکنولوژی برتری دارد، از معادن زیرزمینی بیشتری و برترین استفاده را می‌برد و آنکه به استفاده و استخراج نمی‌پردازد، در واقع سرمایه خود را هدر می‌دهد. در دو نوع مهم ادبی جهان، یعنی غنایی و حماسی باید از سعدی، حافظ و فردوسی نام بیاوریم که بیشترین تأثیر را در تحوّل ادبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی از خود در فرهنگ و ادبیات غرب به‌جای نهاده‌اند. دو کتاب «*ز سعدی تا آراگون*» و «*گستره شعر پارسی در انگلستان و آمریکا*» بهترین نمونه‌های تحلیل و تأثیر ادب شرق به‌ویژه ادب پارسی در اروپا و آمریکا به‌شمار می‌آیند. شرح مفصل را در مقاله حاضر مطالعه بفرمایید.

بحث و بررسی موضوع

تا اوایل قرن هجدهم میلادی فعالیت کمپانی هند شرقی از اهمیت چندانی برخوردار نبود. به‌رغم تأخّر زمانی ورود بریتانیایی‌ها به هند، انگلستان موفق گردید سلطه اقتصادی فرانسویان را در هند پایان دهد. بریتانیایی‌ها پس از بازپس‌گیری قدرت از فرانسویان و امپراتوری شکست‌خورده مغول، دریافتند که موفقیتشان در هندوستان به استفاده از زبان فارسی و درک فرهنگ اسلامی بستگی تمام دارد؛ زبان و فرهنگی که پایه حکومت مغولان در هند بر آن نهاده شده بود.

سر ویلیام جونز

موفقیت در این امر بیش از هرچیز مدیون کوشش‌های سر ویلیام جونز (Sir William Jones) (۱۷۴۶-۱۷۹۴ م.)، خاورشناس برجسته دوران خود بود. او و همکارانش متون ادبی و کتب آموزشی را برای فراگیری زبان فارسی و فرهنگ مرتبط با این زبان، در اختیار کارکنان کمپانی هند شرقی قرار دادند. علاوه بر آن، قریحه ادبی‌اش نیز وی را قادر ساخت تا مفاهیمی از شعر فارسی را به‌گونه‌ای گسترده‌تر به خوانندگان غربی معرفی کند. اکنون برای آن‌ها فعالیت‌های کمپانی هند شرقی اهمیت ملی کسب کرده بود.

جونز ارائه یک تراژدی را بر پایه داستان رستم و سهراب *شاهنامه* به سال ۱۷۸۶ م. ارائه نمود. او به هنگام مطالعه *شاهنامه* فردوسی به زبان فارسی، به شباهت زبان‌های هندواروپایی پی برد و با این امر در واقع مطالعات زبان‌شناسی تطبیقی را آغاز کرد - مسئله‌ای که زبان‌شناسان قرن نوزدهم را مجذوب خود ساخت. او در زمان خود به «جونز ایرانی» ملقب شد.

هاگمن

قدیمی‌ترین بخش *شاهنامه* که به‌طور مستقل در اروپا منتشر شد، منتخباتی است که توسط هاگمن (E. G. Hageman) در سی و دو صفحه به سال ۱۸۰۱ م. در گوتینگن به طبع رسید. تا اینکه ماتیو لمسدن (M. Lumsden) از مدرسان انگلیسی‌زبان که در مدرسه فورت ویلیام کلکته به تدریس زبان‌های عربی و فارسی اشتغال داشت، در سال ۱۸۹۳ م. نخستین مجلد *شاهنامه* را با حروف سری درشت و به‌خط نستعلیق در ۷۲۲ صفحه رحلی با مقدمه مشروح انگلیسی به چاپ رساند.

لمسدن در صفحه عنوان کتاب یادآور شد که *شاهنامه* را در هشت مجلد به طبع خواهد رساند، ولی به‌جز مجلد اول توفیق انتشار مجلدات دیگر را به‌دلیل موجود نبودن سرمایه کافی نیافت. کار لمسدن که از حیث پیشگامی در انتشار نخستین *شاهنامه* چاپی درخور تحسین است، به اشاره و نظر کمپانی هند شرقی آغاز شد. محققان هندی در این خدمت با او همکاری بودند و به‌نحوی که گفته‌اند، بیست و هفت نسخه در اختیار داشتند و جای‌جای در ضبط متن از آن‌ها به‌تفاریق استفاده کردند. ولی چون نحوه استفاده آن‌ها مشخص نیست و مشخصات نسخه‌ها هم معین نشده و احتمالاً اکثر آن‌ها بی‌اعتبار بوده است، طبع لمسدن از نظر علمی مقام والایی نیافت (افشار، ۱۳۸۲: ۹).

دو دهه بعد، سرانجام متن کامل این حماسه با حمایت سلطان «اود» (Oud) در هندوستان و به‌کمک بسیاری از پژوهشگران بومی منتشر شد.

جیمز آتکینسون

دکتر جیمز آتکینسون (James Atkinson) از کالج فورت ویلیام در کلکته به سال ۱۸۱۴ م. ترجمه خود را از رستم و سهراب منتشر ساخت که پرخواننده‌ترین بخش *شاهنامه* به‌شمار می‌آید. اما چاپ خلاصه‌ای از تمامی *شاهنامه* که آتکینسون تهیه کرده بود، تنها در سال ۱۸۳۴ م. با حمایت مالی انجمن ترجمه‌های شرقی صورت گرفت (Delmar, 1814: All Text).

ترنر ماکان

طبع دوره کامل شاهنامه براساس نسخه‌های معتبر و رعایت اصول نسخه‌شناسی، نخستین بار توسط یک صاحب‌منصب نظامی انگلیسی موسوم به ترنر ماکان (Turner Macane) که در هند خدمت می‌کرد انجام شد. او خود در صفحه عنوان فارسی کتاب به‌سیاق عنوان‌گذاری مرسوم نزد شرقیان نوشت: کتاب شاهنامه ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی که به سعی و اهتمام کمترین بندگان آن بی‌نشان و لامکان کاپیتان ترنر ماکان که با نسخ متعدد قدیم و معتبر مقابله و تصحیح یافته با فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریب، احوال سخن‌سنج فصیح و ادیب به دارالحکومه کلکته به قالب طبع درآمده است.

در ذیل صفحه عنوان دو بیت در مدح فردوسی آمده است:

سکه‌ای کاندن سخن، فردوسی طوسی نشانند تا نپنداری که کس از جمله انسی نشاندا!

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او به بالا برد و باز بر سر کرسی نشانند

شاهنامه ماکان که در چهار مجلد به سال ۱۸۲۹ م. انتشار یافت، اولین چاپ کامل و معتبری است که در دسترس قرار گرفت و بعدها مآخذ و مرجع چاپ‌های متعدد هند و ایران شد. ماکان به جز متن، در انتهای آن داستان‌ها و روایت‌های الحاقی را که از آن شاهنامه نیست، به چاپ رسانید و لغت‌نامه‌ای هم بدان افزود. متن اختیاری ماکان در مجلد اول همان طبع لمسدن است. ولی بقیه آن تهیه و تنظیم و مقابله‌شده خود اوست (افشار، ۱۳۸۲: ۱۰).

ترنر ماکان از کسانی است که مدتی از عمر خود را میان فارسی‌زبانان هندوستان گذرانید و بدین زبان آشنایی تقریباً کاملی یافت.

تصور عمومی بر این است که تجلی سبک شرقی در ادبیات اروپا مربوط به دوره رمانتیسم است، اما نباید فراموش کرد که توجه به ادبیات آسیا از عصر خردگرایی شروع شده بود. پیش از فراگیر شدن رمانتیسم، رد پای عصر خردگرایی در برخورد با بسیاری از متون ادبی آسیایی و البته با شعر فارسی دیده می‌شد.

به‌درستی، اواخر قرن هجدهم که رشد شعر فارسی در انگلستان آغاز گردید، دوره گذار و تحوّل به‌شمار می‌آید. بدین ترتیب، نگرش به کل ادبیات شرقی از تضاد و دوگانگی برخوردار بود. این دوره با واکنش به عناصر تعلیمی در ادبیات شرق متناسب با عصر خداپرستی آغاز گردید و به آرامی به سوی عناصر تأثیرگذار متمایل شد؛ عناصری که با گرایش‌های رمانتیک نوین مطابقت داشتند. روشنفکران، ادبیات مشرق‌زمین را نشان و شاخص مطالعات انسان‌شناسی می‌دانستند. توجه و علاقه ایشان، افق‌های دید و ذهن را چنان گسترده که سرانجام به دگرگونی جهان‌بینی اروپا منجر گردید. بنابراین، اگرچه ادبیات شرق بی‌تردید از جریانات عصر شکوفایی خود تأثیر

یافته بود، لیکن این ادبیات به نوبه خود در تغییر روح آن دوره کمکی شایان نمود. البته تکامل کلی این فرایند منطقی، مدتی به طول انجامید.

هرچند اتهامات رایج در قرن هجدهم علیه حامیان ادبیات شرق در اراییه آن به خوانندگان انگلیسی زبان رو به کاهش بود، اما همچنان بعضی از منتقدان، تاریخ اسطوره‌ای شعرهای حماسی فردوسی را حتی ورای اغراق‌های شاعرانه می‌دانستند. از آنجا که «انسان» مبحث اصلی مطالعات این قرن بوده است، ایرادهایی که مثلاً از شاهنامه می‌گرفتند، از این دست بود: داستان‌هایی چنین رمانتیک و شخصیت‌هایی چنان غول‌آسا در قالب دیو سفید و هم‌نوعانش همچون دیوهای شاخ‌دار و اهریمنان با چنگال‌های بلند، ما را مردّد می‌سازد که در میان این همه سخن محال، آیا می‌توان ردپایی از حقیقت تاریخی معتبر یافت؟ (British Critic, 1799: 121).

با این حال، طبق آنچه نوشته شده است، گرایش متقابلی در حال شکل‌گیری بود. ریچارد هول (Richard Hole) با اشاره به کتاب «هزار و یک شب» می‌گوید، اگر جن‌ها و دیوهای اسطوره ایرانی حاصل تخیلات ابتدایی باشند، پس درباره پریان و جن‌های ادبیات انگلیسی یا حتی عناصر فراطبیعی شعر برجسته قرن، یعنی «غارنگری طره گیسو» (Rape of the Lock) اثر پوپ (Pope) چه باید گفت؟ (Delmar, 1832: 12).

روندهای دوگانه فکری موافق و مخالف در این دوره باعث شد که نخستین مترجمان، شعرای فارسی را در حوزه کمابیش آشنای نظم کلاسیک جدید یا نئوکلاسیک معرفی کنند. از این لحاظ سعدی به دلیل گرایش به ادبیات تعلیمی و سبک هجوآمیز، به خوبی با نبوغ عصر استدلال مطابقت داشت. سر ویلیام جونز درباره روحیه فردوسی و حافظ اظهار می‌دارد که فردوسی «هومر ایران» و حافظ «آناکرئون ایران» هستند.

سر ویلیام اوزلی (Sir William Ouseley) یکی از جانشینان جونز در آن دوره، بیش از دیگران این دو شاعر را تحسین نمود و چنین نوشت:

«هومر و آناکرئون که در نوع خود بی‌نظیرند، بی‌شک از خلق اشعار حماسی چون فردوسی و غزلیات غنایی حافظ احساس غرور می‌کردند».

البته نسبت‌دادن فردوسی به هومر امری طبیعی بود. آثار ادبیات حماسی در جهان محدود است و در این میان، تنها آثار فردوسی و ویرژیل (Virgil) با آثار هومر قابل مقایسه‌اند و ماهابهاراتای هندی حماسه‌ای عامیانه محسوب می‌شود. درک جونز از نزدیکی میان زبان فارسی و زبان‌های کلاسیک، تمایل همبستگی دوباره این دو قلمرو باستانی را افزایش داد؛ دو قلمروی که زمانی مرکز صحنه تاریخ را تصرف کرده بودند. ایران جدید یا ایران اسلامی بی‌تردید، ماهیتی کاملاً متفاوت با ایران عصر هخامنشی دارد؛ لیکن تا زمانی که تاریخ این کشور به صورت

گنجینه مشترک درآید، ایران تنها قلمروی وسیع و یک‌پارچه به‌شمار می‌آمد که شخصیت‌هایی چون کوروش، تیمور لنگ، خشایارشا و محمود غزنوی، بی‌هیچ ترتیب تاریخی در آن جولان می‌دادند. بنابراین، حتی پس از [انتشار] «سقوط» اثر گیبون که دربردارنده اطلاعات گسترده‌ای از اسلام و ایران بود، نویسنده آگاهی چون اسحاق دزرایلی چنین برداشت می‌کرد که شعرای ایرانی تأثیر عمیقی بر یونانی‌های باستان داشته‌اند (D'Israeli, 1801: 131).

بدین ترتیب، با وجود اینکه فردوسی حدود دوهزار سال پس از هومر به‌عرصه هنر پا گذاشت، لیکن این دو را در یک رده به‌عنوان شاعران هم‌عصر طبقه‌بندی کرده‌اند.

در قرن هجدهم، ارتباط فردوسی با هومر به‌معنای ارتباط با الکساندر پوپ نیز بود. بنابراین، جای تعجب نیست که ترجمه جوزف چامپیون (Joseph Champion)، یکی از نخستین ترجمه‌های انگلیسی از فردوسی، فراتر از تقلید تمسخرآمیزی از «هومر نئوکلاسیک» پوپ نبود. چامپیون در تقدیم‌نامه منظومش، به فردوسی استناد کرده، می‌گوید:

«جای خوشحالی است اگر شعر تقلیدی سبب شود

که شعر فردوسی در ادبیات انگلیسی زنده بماند ...

ای فردوسی سترگ به افکار ناتوانم از اریکه قدرتت نیرو بخش!

تا شگفتی‌های تو را به سرزمین بی‌روح آورم،

تا تو را در جهانی که نامت را می‌شناسد، راهبر باشم

گرچه این جهان هنوز از آوازه بلند تو بی‌خبر است.

آیا هکتور یا آشیل در جنگ می‌خروشند؟

رستم با نیرویی متهورانه با هردو برابری می‌کند».

تأثیر بیشتر بر اشعار چامپیون، نه از فردوسی و هومر، بلکه از جانب پوپ بود و این در نوشته دیگر او مشهود است:

«شاعران گمنامی که در دشت‌های ایران می‌زیسته‌اند

بایستی دوباره با نغمه‌های انگلیسی، زنده شوند

افتخار یونان در شعر طنین‌انداز پوپ

برج‌های جاویدان است و از پس سالیان، نیروی تازه‌ای می‌گیرد» (Champion, 1790: 7).

مترجمان نسل بعد گرایش کمتری نسبت به پوپ داشتند، اما همچنان به هومر معتقد بودند. استفان وستون (Stephen Weston) که در سال ۱۸۱۵ م. بخش‌هایی برگزیده از شاهنامه را بررسی کرد، متنی را ترجیح می‌داد که «حدّ واسط سبک پوپ و کوپر» باشد. وستون معتقد بود که ترجمه چامپیون، «خواننده انگلیسی را رها می‌سازد ... درحالی‌که هنوز وجود قدرت‌های

متعالی را در شاعر ایرانی، باور نکرده است». حتی وستون اعتقاد داشت که بهتر است شعر فردوسی را به جای مقایسه با ایلید، با شعری هم‌پایه در ادبیات آسیایی، همچون حماسه هندی «رامایانا» سنجید. جیمز اتکینسون (James Atkinson) سنجش شاهنامه با اشعار شوالیه‌گری اروپا را پیشنهاد داد، زیرا باور داشت این اشعار اقتباسی از رمان‌های عاشقانه فارسی هستند که مراکشی‌ها به اروپا وارد کرده‌اند (Delmar, 1828). قالب کلیشه‌ای هومر، به آهستگی در حال فروریزی بود.

می‌توان گفت که هیچ‌یک از شاعران دوره رمانتیک و پیش از آن، بر زبان فارسی تسلط نداشتند و اقتباس‌های ایشان از شعر پارسی محدود می‌شد به برداشت‌های سطحی از عناصری که مترجمان ارائه کرده بودند. در واقع پیش از تنیسون (Tennyson) و فیتز جرالد هیچ‌کار بدیعی درباره شعر فارسی انجام نشد و هیچ‌کس پیش از لندر (Landor) و ساوئی (Southey) حتی از شکل آن هم بهره نبرد (Brown, 1916: 137-160).

در زمانی که مردم انگلیس با مطالب و معارف نوین ادب فارسی آشنا می‌شدند (یعنی آنچه را که ویلیام جونز و دوستانش فراهم آورده بودند و شاعران رمانتیک در گسترش آن نقشی محدود اما مهم داشتند) دو جنبش در حال شکل‌گیری بود که علاقه مردم انگلستان را آشکارا تحت‌تأثیر قرار دادند: نخست گسترش جغرافیای سیاسی که ایران را، کانون توجه اهالی بریتانیا گردانید و دیگر توسعه فرهنگی، با این هدف که اهمیت زبان فارسی را در مهم‌ترین پایگاهش، یعنی هند، کاهش دهد. گرچه هیچ‌یک از این دو جریان به‌گونه مستقیم تأثیری در تاریخ ادبی نداشتند، اما هر دو به شدت در دگرگونی تصورات انگلیسی نسبت به شاعران ایرانی، مؤثر بودند. اهمیت این برنامه‌های سیاسی در آن است که موجب شد علاوه بر افراد عادی، یک سیاستمدار، یک سرباز و یک کارمند هم به فعالیت‌های ادبی بپردازند و سهم آنان در بالابردن دانش انگلیسی‌ها در مورد زندگی و ادبیات ایران انکارناپذیر است.

سر جان ملکم

سر جان ملکم (Sir John Malcolm) (۱۷۶۹-۱۸۳۳ م.) علاقه خود را به تاریخ فرهنگ ایران، با فعالیت‌های سیاسی نظامی درهم‌آمیخت. کتاب دو جلدی او به نام «تاریخ ایران» اولین وقایع‌نامه انگلیسی درباره ایران است. گرچه این کتاب به‌وسیله سر جیمز فریزر (Sir James Frazer) در سال ۱۸۳۷ م. و کلمنت مارخام (Clement Markham) در سال ۱۸۷۶ م. نسخه‌برداری شده، اما نسخه سرپرسی سایکس (Sir Percy Sykes) متعلق به سال ۱۹۲۱ م. معتبرتر است (Malcolm, 1815b: 447). ماتیو آرنولد (Matthew Arnold) بخشی از اطلاعات خود را درباره «رستم و سهراب» از کتاب ملکم گرفته، زیرا ملکم بخش اعظم تاریخ

ایران را به کمک داستان‌های شاهنامه تألیف و در واقع حماسه را به تاریخ تبدیل کرده است. در کتاب ملکم همچنین یکی از کامل‌ترین گزارش‌ها در مورد صوفی‌گری وجود دارد و در آن به تمام شاعران پیشتاز ایران به غیر از خیام و عطار اشاره می‌شود که بر حسب تصادف ادوارد فیتز جرالده به دو تن از سه شاعر مذکور علاقه داشته است. او به وفور، از ترجمه‌های نخستین نقل می‌کند، اما گاهی برداشت‌های خود را نیز به آن می‌افزاید و با استفاده از حرف‌نگاری، نظراتی درباره زبان اصلی ارائه می‌دهد و مطلب خود را تکمیل می‌نماید.

دکتر جمیز اتکینسون که به عنوان یکی از اعضاء هیئت اعزامی به هند و افغان، در هنگام اشغال شهر غزنه - شهری که سلطان زمان فردوسی یعنی محمود، هفتصد سال پیش آن را تصرف کرده بود - حضور داشت، به یاد آن واقعه این شعر را سرود:

تصور نمی‌کردم آنگاه که با رنجی لذت‌بخش

در خاک غریب می‌کوشیدم

گل‌های زیبای شعر را پرورش دهم.

تقدیر مهربان، مرا پس از عمری به غزنه بیاورد

تا با احساس یک زائر،

منظره‌های شکوهمند زمان محمود را در این ویرانه جستجو کنم

و جایی را که فردوسی، عاشق گام‌نهادن بر آن بود اینگونه بیابم (Penny, 1834: 117)

ماتیو آرنولد

در میان ادیبانی که به مطالعه در زمینه زبان و ادبیات فارسی می‌پرداختند، ماتیو آرنولد (Matthew Arnold) به گونه‌ای خاص تر بر روی شاهنامه مطالعه می‌نمود. ماتیو آرنولد فارسی نمی‌دانست، با این وصف منظومه‌ای با الهام از داستان رستم و سهراب فردوسی نوشت که شهرت آن در میان خوانندگان انگلیسی‌زبان تنها از شهرت رباعیات خیام در ترجمه فیتز جرالده کمتر بود. آرنولد از طریق ارتباط با معاصران ادبی خود توانست با مسائل آسیا آشنا شود. برادر ماتیو آرنولد، ویلیام، دی. آرنولد، مدیریت آموزش عمومی استان پنجاب را عهده‌دار بود و در هنگام بازگشت از هندوستان به سال ۱۸۵۹ م. در تنگه جبل الطارق درگذشت.

آرنولد موضوع‌های ادب پارسی را در دو مقوله مطرح کرد: نخست اقتباس از داستان‌های شاهنامه فردوسی و دیگر نوشتن مقاله‌ای با عنوان «عزیه ایرانی» (A Persian Passion Play) که در آن، از تشریفات و مراسم شهادت بزرگان دینی بحث می‌شد، در ارتباط با نزاع تفرقه‌انگیزی که امت اسلامی را به دو گروه شیعه و سنی تجزیه کرد! جالب توجه است که بحث در هر دو مورد مذکور منجر شد به اینکه آرنولد با اشتیاق فراوان به فرهنگ تطبیقی

(Comparative Culture) بپردازد. اگرچه یکی از دو موضوع یادشده به زمانی بسیار دور بازمی‌گردد، اما موضوع دیگر مربوط به قرن نوزدهم و اشتغال ذهنی به اصول و مبانی نژادی یا نژادپرستی است.

گفتنی است که تفکر نژادی، بخش لازم ذهنی و فکری خوانندگان آثار ماتیو آرنولد به‌شمار می‌رود. این موضوع، از طریق نقد نشریه‌ای که به داستان رستم و سهراب، اثر آرنولد پرداخته، اثبات می‌شود. این نشریه می‌پرسد:

یک شاعر چگونه می‌تواند در آفرینش اثر خود بهتر از سراینده‌ای باشد که کردارهای قهرمانی شریف‌زادگان را به نغمه یا موسیقی می‌کشاند؟ رادمردان قدیم که همچون خود ما شور و هیجان داشته‌اند، و از همه مهم‌تر از نژاد ما بوده‌اند، پدران و نیاکان معنوی و روحانی ما به‌شمار می‌رفتند که در درون خود، جوهره همان چیزی را داشتند که در انگلستان تاکنون متجلی شده است یا از این پس ظهور می‌یابد (Malcolm, 1817a: 92).

به‌هرصورت، شعر آرنولد به‌گونه‌ای مستقیم به مسائل نژاد یا نژادپرستی مربوط نمی‌شود. آنچه در مطالعه کنونی اهمیت دارد، نقشی است که شعر او در تدوین نظریه ادبی ایفاء می‌کند. رابطه پیچیده شعر نسبت به حیات معنوی شاعر شاید از مناقشه‌ای آشکار می‌شود که به‌دنبال اتهام آن شعر به‌عنوان نوعی سرقت ادبی جریان یافته است.

آرنولد نخستین‌بار در یادداشتی درباره «تاریخ/یران» به‌قلم سِر جان ملکم، به موضوع تقدیر جنگ میان رستم و سهراب پرداخته است. در آغاز، توجه آرنولد صرفاً پژوهشی بود، اما پس از مطالعه نقد سنت بوو، نقاد فرانسوی، بر شاهنامه فردوسی در ترجمه ژول مول - که در آن دوره در پاریس در حال انتشار بود - آرنولد مصمم شد دریافت خویش را از این داستان به شعر تبدیل کند، کاری که پیش از این مطالعه قادر به انجامش نبود (Lyall, 1886: 101). روایت منشور و بلند سنت بوو که آرنولد از آن بهره‌مند شد، در توضیح ملکم نیامده بود، اما هنگامی که آرنولد «سهراب و رستم» را به‌چاپ رسانید، از یادآوری این دو منبع چشم‌پوشی کرد. در نتیجه، به جان دوک کالریج، نقاد اثر آرنولد، بهانه داده بود تا او را به سرقت ادبی متهم کند. البته، اگر منظور کالریج، سرقت آرنولد از سنت بوو است، اتهامات وی شاید توجیه‌پذیر می‌نمود، اما اگر منظورش، اقتباس آرنولد از داستان فردوسی است، حرفش کاملاً بی‌معنی و بی‌منطق است. بی‌شک آرنولد می‌دانست که داستان رستم و سهراب برای بیشتر خوانندگان آن دوره، داستانی آشناست. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در سال ۱۸۱۴ م. جیمز آتکینسون ترجمه منظوم این داستان را به انگلیسی با عنوان «سهراب» ارائه داده و از آن پس، در مجله‌های گوناگون نیز

حکایت این رزم معروف، بارها منتشر شده بود. اتفاقاً، هدف آرنولد این بود که داستانی آشنا را در شعر خویش بگنجانند. آرتور. پی. استانلی به‌دفاع از آرنولد به‌گونه‌ای شایسته به کالریج چنین پاسخ می‌دهد:

به‌نظر من، ماهیت کتاب آرنولد به‌عنوان حقیقتی آشکار، براساس روایت ثبت‌شده، تنظیم گشته است. گذشته از اینکه او [آرنولد] به شما به‌گونه‌ای خصوصی، منشأ روایت داستان را گوشزد کرده بود، همین مقدار برای تبرئه او کافی است. اگر شما بخواهید از آرنولد شکایت داشته باشید، می‌توانید این شکوه را نسبت به اقتباس شکسپیر از پلوتارخ یا، بیش از آن، نسبت به سرودهٔ تنیسون در «مرگ آرتور شاه» نیز مطرح کنید (Atkinson, 1900: Preface).

پاسخ خود آرنولد در اتهام به سرقت ادبی به‌صورت یادداشتی در دومین چاپ کتاب در سال ۱۸۵۴ م. درج شده است. او خود اقرار می‌کند که از منابع ژول مول (از طریق سنت بوو) و ملکم استفاده کرده و عبارات مربوط را از هر دو منبع نقل می‌کند. او همچنین می‌افزاید که اگر ترجمهٔ انگلیسی داستان به‌نثر وجود داشت، از آن بهره‌مند می‌شد. بدیهی است که این گفته را می‌توان این‌گونه تلقی کرد که از ترجمهٔ منظوم داستان به‌قلم آتکینسون آگاهی داشته است. اگرچه سبک‌های دو ترجمه کاملاً متفاوت هستند (آرنولد به‌سبک شعر سپید میلتنون و آتکینسون به‌شیوهٔ مثنوی حماسی سروده است)، عناصری در شعر آرنولد می‌توان یافت که تنها از طریق اثر آتکینسون توضیح داده می‌شود (Pound, 1906: 15). استیگاند، یکی دیگر از نویسندگانی است که آرنولد را متظاهر و خشک‌مقدس می‌خواند و او را به‌عنوان سارق ادبی توصیف می‌کند:

از ترجمه‌های شرقی

ترجمه‌های آتکینسون، مول یا فون شاک

از شعر حماسی سترگ شاهنامه

از هومر ایرانی، فردوسی ...

[آرنولد] متظاهراً ادعا می‌کند

رشته‌های تمام داستان را خود سرهم بسته است

آرنولد به‌حق از قصور اخلاقی آن موضوع درکی نداشت؛ با این وصف می‌پذیرفت - با این جملهٔ مهم - که دفاع او از اخلاقی بودن تقلید خویش نباید با دفاع از زیبایی‌شناسی اثرش اشتباه شود. وی در توضیحی درباره اثر خویش مسئله را درست مطرح کرده است: آیا برای

شاعری انگلیسی در میانه قرن نوزدهم توجیهی وجود دارد که داستانی را از هر منبعی و در اخلاق، علم و یا هرچیز دیگر مربوط به همان عصر روایت کند؟

آرنولد در مقدمه‌ای بر مجموعه اشعاری که «سهراب و رستم» در میان آن‌ها نخستین‌بار به چاپ رسید، به بحثی درباره مسئله زیبایی‌شناسی پرداخته و او در این مقدمه کوشیده است منظومه‌های روایی را که نخستین‌بار ارائه می‌شد، معرفی و توجیه کند. او در ضمن از خوانندگان پوزش می‌خواهد از اینکه از چاپ نمایشنامه‌ای به‌عنوان «مپدوکس در اتنا» منصرف شده است. امپدوکس داستانی بود درباره ناکامی‌ها و ناراحتی‌های خردمند بزرگی که قادر نبود تا در برابر دو اصل تردیدناپذیر خیر و شر با باوری استوار به سامان‌بخشی کردار خود بپردازد و سرانجام نیز کار او به خودکشی انجامید. شعر، در واژگان آرنولد، عبارت بود از «گفتگوی فکر با خویش»؛ بنابراین، چون باور داشت که ادبیات باید لذت‌بخش باشد و داستان پُر از درد و رنج نمی‌تواند چنین باشد، آن را ناکام و ناشایسته دانسته، از آثار چاپی خود به‌سال ۱۸۵۳ م. خارج گردانید (Quiller, 1942: 466).

آرنولد در شعرگفتن پیرو سبک کلاسیک بود که «از سادگی اصیل و حس تأثیر» برخوردار است. او بهترین موضوعات را مربوط به کردارهای عالی برگزیده، «آثار سرشار از جاذبه و دربردارنده والاترین عواطف انسانی، حاوی اصلی‌ترین احساسات جاویدان نژاد انسانی و مجرد از زمان» می‌دانست. چنان‌که آرنولد در اعلان تجدید چاپ کتاب به‌سال ۱۸۵۴ م. نوشته بود، قصد ندارد شاعر را در انتخاب موضوع به داستان‌های یونانی یا رومی محدود کند (او می‌بایست افزون بر یونان و روم، شرق را نیز به آن‌ها اضافه کند)، اما به شاعران توصیه می‌کند که بدون توجه به زمان و مکان، رویکردها و جریان‌های بزرگ را انتخاب کنند. آرنولد خود در تعبیرات تند و نیشدار امپدوکس به زمانی توجه دارد که:

... نه آنچه در اندیشه بود و نه آنچه در بیرون

[روزش] بر ما بسته و مرده بود؛

تأثیر افکار والا را بر اذهان ساده

خود چشیدیم و بی‌آلایش و بی‌پیرایه شادمان شدیم،

اما اگر بار این افکار مقدس پریشان خاطرمان می‌کرد

آن اندازه توان داشتیم که این پریشانی را از خود دور کنیم

امپدوکس زمانی را پیش‌بینی می‌کرد که مردم، اگر قادر نباشند خویش را در دوران خودشان دریابند،

... پرواز کنند به پناه دوران‌های گذشته،

به‌سوی ارواح جوان، به‌سوی انفاس شکوهمند.

او در هنگام سرودن «سهراب و رستم» در نامه‌ای به دوستش آرتور هیو. کلو اشاره می‌کند: به‌تازگی من چیزی به‌دست آورده‌ام که بیش از هرچیز دیگر مرا خشنود ساخته است ... مطالبی کسب کرده‌ام که یکی از بهترین‌هاست، چه چیز شگفت‌آوری! عجیب است که نویسندگان جوان نسبت به آن احساس کمتری دارند. چگونه ممکن است؟ همه‌چیز در آن هست.

سپس، هنگامی که آرنولد آگاه شد که آرتور کلو داستان «فاضل کولی» را به «سهراب و رستم» ترجیح می‌دهد، به او نوشت:

من خوشحالم که شما «فاضل کولی» را دوست داشتید، اما از چه چیزی در آن خوشتان آمد؟ هومر، روح می‌بخشد؛ شکسپیر جان می‌بخشد؛ جسارتاً به‌نظر من، داستان «سهراب و رستم» نیز روح‌بخش است. اما «فاضل کولی»، کاری هم‌کند، سودایی خوش را بیدار می‌کند. اما این آن نیست که ما به آن نیاز داشته باشیم (Gentleman's Magazine, 1775: 39).

آرنولد بدون شک می‌دانست با چه سروکار دارد، زیرا که مهم‌ترین اشعارش نیز متعلق به همین گروه بود که اکنون به‌شدت از آن انتقاد می‌کرد. ویژگی اصلی ادبی وی لحن مرثیه‌گونه بود و اشعار او علائم همان آفاتی را داشت که او در کل جریان شعر عصر خویش تشخیص داده بود:

مصیبت شگفت‌آور زندگی جدید

عجلهٔ اسفبارش و اهداف پراکنده

سرهای سنگین و قلب‌های لرزان

اما اگر آن دوران از وقار و سلامت عاطفه خالی بود، آرنولد می‌کوشید تا از طریق سرودن اشعاری ساده، اما قوی آرامش روحی و معنوی را ایجاد کند. او موضوع یکی از این داستان‌ها را در ادبیات فارسی یافته است. در یادداشتی بر «سهراب و رستم» آرنولد اظهار داشت: «وابستگی به سنت، گذشته از هرچیز دیگر، اثر را از طعم واقعیت و حقیقت برخوردار می‌کند، یعنی هرآنچه حیات شعر بر آن استوار است». شاید آرامش‌پذیری و شکیبایی فردوسی در برابر سرنوشت حتمی، حال و هوایی پالاینده را به داستان می‌بخشید که در کنار آن طنزهای امیدوکس، مصنوعی و تمسخرآمیز به‌نظر می‌رسید. در نزدیکی مرگ، سهراب در سرودهٔ آرنولد می‌گوید: «حکم آسمانی بود، این اتفاق باید می‌افتاد».

افق این امید نو هنوز در دوران ویکتوریایی مشهود نبود و شیوهٔ آرنولد به‌زودی رو به افول گذاشت؛ او نه‌تنها موضوعاتی همچون رستم و سهراب، بلکه کل شعر سرودن را کنار گذاشت.

زمانی که آرنولد با کوششی بی‌ثمر سعی داشت از طریق داستان‌های ایرانی دیدگاه مثبت را در شعر انگلیسی تثبیت کند، نویسندهٔ دیگر هم‌عصر وی ترجمه‌ای از فارسی تدارک می‌کرد که چشمگیرتر از اشعار رثایی خود آرنولد با لحنی سودایی و به‌شدت منفی همراه بود؛ «سودای خوش» که در آن دوران مردم آن را می‌پسندیدند. در فضای جدید، نثر آرنولد اکنون با اکراه در مسیر همان جریان منفی زمان خویش و سازگار با اخلاق رایج در جامعه قرار گرفت. وی در مقاله‌ای دربارهٔ ویلیام وردزورث (۱۸۷۲) این نظریه را که هدف شعر، نقد حیات است. به‌ناچار پذیرفت و حتی شاعرانی را ستود که ضد اخلاق حاکم بر جامعه شورش می‌کردند و واژگان حکمت‌آمیز عمر خیام را: «بگذارید زمانی را که در مسجد تپاه کردیم در میخانه جبران کنیم!» به‌عنوان شعر خود برگزیدند (Lowry, 1932: 136). اما آرنولد به‌عنوان نقاد ادبی، در شعر هم‌چنان روحیهٔ مثبت را ترجیح می‌داد، چیزی که به‌عنوان شاعر نتوانست از طریق «سهراب و رستم» در شعر انگلیسی پدید آورد. وردزورث به چنین تعهدی در زمان پیشتر و خوشبخت‌تر دست یافته بود. برخلاف آن، رباعیات، سرشار از غم و خودباختگی بود، همچون سروده‌های آغازین خود آرنولد و او نمی‌توانست پیام این‌گونه ادبیات را بیشتر از کاول (Cowell) بپذیرد. مقاله‌ای دربارهٔ «نقش شرق در تفکر آمریکایی پس از جنگ داخلی آمریکا» توجه ما را به نسل دوم از پیروان حکمت متعالیه جلب می‌کند که آثارشان پیرامون مذاهب جهان، نشان‌دهندهٔ آگاهی چشمگیر آن‌ها نسبت به فرهنگ ادبی پارسی است.

ساموئل جانسون

ساموئل جانسون (Samuel Johnson) (که البته منظور، نویسندهٔ قرن هجدهم یا رئیس دانشگاه کلمبیا نیست، بلکه وی یک کشیشی چپگرا است) هرگز موفق نشد پژوهش سه‌جلدی خود به‌نام «مذاهب شرقی و رابطهٔ آن‌ها با مذهب جهانی» را کامل کند. دو جلد نخست دربارهٔ هند و چین است و به موضوعی می‌پردازد که جانسون آن را گونهٔ «مغزی» و «جسمی» ذهن در مذهب می‌نامد. جلد سوم با ذهنیتی عصبی به ایران می‌پردازد و آن را در زیرمجموعه‌های دین زردشت و اسلام بیان می‌کند. بخش مربوط به اسلام به دو فصل «محمد» و «شاهنامه» تقسیم شده است؛ فصل سوم هرگز نگاشته نشد و این سؤال برای انسان پیش می‌آید که شاید این فصل به مضامین مذهبی تصوف مربوط نبوده است. فصل مربوط به شاهنامه آگاهی چشمگیر نویسنده را از منابع آلمانی همچون انگلیسی در خصوص شعر حماسی نشان می‌دهد. این بخش از کتاب تحت‌عنوان مذهب آورده شده، زیرا جانسون لحن بیان فردوسی را توحیدی و خداپرستانه یافته است. جدا از این موضوع، قطعات بسیاری در داستان از ترجمه‌های انگلیسی خود جانسون از منابع آلمانی، به‌صورت ابیات نثرگونه یا نثر ارائه شده است. جانسون بسیار

عالم‌تر از آلگر (Alger) و کانوی (Conoy) بوده و جای تأسف است که به تمامی جنبه‌های ادبیات نپرداخته است.

جیمز راسل لوول

جیمز راسل لوول (James Russell Lowell) (۱۸۱۹-۱۸۹۱ م.) نیز در عین حال هم مانند یک عالم به ادبیات شرقی علاقه داشت و هم مانند یک شاعر رمانتیک تمایل داشت تا برخی از مضامین ادبیات شرقی را به جریان سروده‌های انگلیسی و آمریکایی وارد سازد، او می‌افزاید: «هویت ملی فردوسی را آن‌هنگام درمی‌یابم که با اندوه به گذشته با شکوه وطن خویش می‌نگرد و به ما می‌گوید: بلبل هنوز به فارسی باستان نغمه سر می‌دهد» (Frederick, 1947: 454). او در رساله دیگری درباره چاسر (Chaucer)، بار دیگر، شاهنامه را از تمامی داستان‌های عاشقانه اروپا فراتر می‌داند و می‌گوید: «از دیدگاه هنری، آثار دیگر بسیار فرودست‌تر از آن فردوسی قرار می‌گیرند ... منظومه گران‌سنگ این شاعر بزرگ به حقیقت اثری رمانتیک به‌شمار می‌رود». لوول پس از نقل دو متن از حماسه فرانسوی رولاند می‌افزاید: «بخش رستم و سهراب همان اندازه از جهت کمیت و قدرت کنش، بر متون مذکور پیشی می‌گیرد که سوگواری تهمینه برای فرزندش و این مضمون از لحاظ رقت‌انگیزی و دلسوزی از آن دو برتر است». از این اشاره می‌توان دریافت که لوول به ترجمه ماتئو آرنولد (Matthew Arnold) که در آن سوگواری را ناگفته رها کرده، بسنده ننموده و از ترجمه جیمز اتکینسون، مشتمل بر سوگواری تهمینه نیز سود جست است. این موضوع نمونه‌ای درخور و شایسته را از دانش پژوهی ادبی اولین دبیر «انجمن زبان نو» نشان می‌دهد.

لافکادیو هرن

نویسنده برجسته دیگر در پایان دوره انحطاط در اروپای قرن نوزدهم لافکادیو هرن (Lafcadio Hearn) است، اما او همچنین به‌نحوی عجیب به تمایلات حکمت متعالیه در ادبیات شرقی توجه نشان می‌داد و آثار شرقی را همچون متون مقدس تلقی می‌نمود. هرن از همان بدو تولد غریب تلقی می‌شود؛ او فرزند پدر و مادری ایرلندی-یونانی بود که از یونان به ایرلند آمدند. او بعدها به آمریکا مهاجرت کرد و از آنجا در سال ۱۸۹۰ م. به ژاپن رفت و با زنی بومی ازدواج کرد، نام و تبعیت ژاپنی برای خود برگزید و در همان‌جا درگذشت و دفن شد. اما او قسمت اعظمی از نوشته‌هایش را در آمریکا ترتیب داد و نخستین‌بار همان‌جا به مطالعه ادبیات آسیا پرداخت (Jackson, 1970: 67-81). هرن در مقاله‌ای مفصل شاهنامه را ستود. به‌گمان او، قیمت ۱۵۰ دلار برای مجموعه ترجمه‌شده فرانسوی ژول مول (Jules Mohl) از

این حماسه، مناسب بود و او آن را از نسخه ترجمه شده ماتيو آرنولد که تحت تأثیر بخشی از شاهنامه بود، برتر می‌نهاد. به اعتقاد او، این اشعار نشان‌گر سلحشوری‌هایی بود که سال‌ها پیش از اروپا در ایران وجود داشتند. به عقیده او نشر این کتاب و دیگر کتاب‌های مشرق‌زمین از واقع‌گرایی سیاسی [غرب] مطلوب‌تر به نظر می‌رسید و بسی زودتر از روابط تجارتي، می‌توانست وفاق و برادری جهانی را به ارمغان آورد.

الکساندر راجرز

راجرز (Alexander Rogers) از زمره افرادی به‌شمار می‌رفت که کار اصلیشان اداره امپراتوری آسیایی بود. این صاحب‌ها یا لردهای دستگاه مستعمراتی که از درجات متفاوتی در علایق سیاسی، پژوهشی و ادبی برخوردار بودند، هنوز هم به مطالعه زبان و ادبیات فارسی ادامه می‌دادند و در این راستا از سنتی استفاده می‌کردند که در کار بازرگانی کمپانی هند شرقی ریشه داشت. هدف آن‌ها گاهی شغلی و گاهی نیز (به‌منظور فرار از خستگی فعالیت‌های اداری) سرگرمی بود، اما نتیجه آن، به‌شهرت‌رساندن شاعران فارسی بود آنچنان‌که تا پیش از آن در زبان انگلیسی سابقه نداشت. حافظ هنوز محبوبیت داشت و همان‌طور که انتظار می‌رفت، سعدی در جایگاه بعدی قرار داشت، اما فردوسی، نظامی، مولوی، جامی و حتی خیام پیش از ایشان هم به‌نوبه خود نقششان را ایفا می‌کردند. آمیزش نام این شعرا با کار و زندگی مدیران مستعمرات انگلیسی، موضوع جالبی برای مطالعه جامعه‌شناسی ادبیات است.

ادوین اولیور (Edwin Oliver) تلخیص «راجرز» از شاهنامه را یک اثر ارزشمند معرفی می‌کند، زیرا نه تنها برای دانشجویان رشته زبان‌های شرقی مفید بود، بلکه برای نمایندگان هم که از جانب دولت بریتانیا برای انجام کارهای اداری به ممالک شرقی می‌رفتند، وسیله ارتباطی خوبی محسوب می‌شد. از جمله ۳۰۰ مشترکی که این کتاب را دریافت کردند، می‌توان به دولت هند (۳۰ نسخه)، مهاراجه‌های مختلف (هر کدام ۵ نسخه) و مهندس گاندی (تبعیدی) در آفریقای جنوبی (یک نسخه) اشاره کرد.

هم‌جواری طنزآمیز امپراتوری و گاندی مشاهده پیشگویانه توریو (Thoreau) را در نتیجه‌گیری از والدن (Walden) به‌یاد می‌آورد که می‌گفت: یک موج، پشت هر کس که بتواند امپراتوری بریتانیا را مانند یک تکه چوب شناور سازد، به بالا و پایین حرکت می‌کند، البته اگر آن‌کس بتواند نخست آن موج را در ذهن خود مهار نماید.

تنها شاعری که پس از شکل‌گیری مکتب رباعیات معروف گردید (چه به‌عنوان دشمن و چه به‌عنوان دوست) و در زیر سایه خیام رنگ نداشت، فردوسی بود. گرایش ذوق عموم به سعدی و پس از آن به حافظ که سبب رواج آنان شد، کوتاه‌مدت بود، اما این گرایش نسبت به فردوسی

تداوم یافت. ویژگی خاص فردوسی «جدیت فوق‌العاده» اثر او بود و این ویژگی را بیش از همه در بخش «رستم و سهراب» می‌توان مشاهده کرد. در سال ۱۸۸۶ م. اثر او به‌عنوان یکی از یک صد شاهکار بزرگ ادبی جهان معرفی شد و ترجمه آزاد جیمز اتکینسون از این اثر در سال ۱۸۳۲ م. از سوی مجموعه شاهکارهای ادبی چاندوس (Chandos) به‌چاپ رسید، این اثر بار دیگر در همان سال و سپس، در سال ۱۸۹۲ م. تجدید چاپ شد.

سرانجام، در قرن بیستم جرج و ادmond وارنر (George and Edmond Warner) به ترجمه کامل اثر به زبان انگلیسی اقدام نمودند؛ این دو، کار خود را در سال ۱۹۰۵ م. آغاز کردند و دو دهه بعد به پایان رساندند (Norton, 1894: 222). بعدها خلاصه دیگری از شاهنامه به‌نثر منتشر گردید، این اثر گسترده و نامنظم در یک مجلد گردآوری شد. شاهنامه به‌عنوان حماسه‌ای ملی برای گسترش شهرت خود در قرن بیستم نیازی به تشکیل انجمن یا گروه خاصی نداشت و هنوز هم این اثر از حمایت بسیاری از علاقه‌مندان برخوردار است.

مطالعات تطبیقی ادبیات و مذهب

در مطالعات تطبیقی ادبیات و مذهب، از شاهنامه به‌گونه‌ای گسترده استفاده شده است. پرفسور ژوسیه رویس (Josiah Royce) از دانشگاه هاروارد مستقیماً بر تحقیقات میوری ای. پاتر (Murray A. Poter) نظارت داشت، پاتر درباره داستان نبرد پدر با پسر در ادبیات کشورهای گوناگون جهان، تحقیق می‌کرد (Lowell, 1904: 123). پرفسور آ. وی. دلبیو. جکسون (A. V. W. Jackson) در دانشگاه کلمبیا یکی از دانشجویان خود را که دختری هندی بود، تشویق کرد که راجع به «زن اثیری در ایران» (The eternal feminine) با توجه ویژه به اثر فردوسی، تحقیق کند و دانشمندی هندی نیز با مطالعه متون پهلوی (فارسی میانه) سعی داشت که منابع فلسفی و عرفانی فردوسی را بیابد (Rogers, preface).

دانشمند دیگری نیز که درباره کتاب مقدس تحقیق می‌کرد، در شاهنامه شرحی از داستان حماسی رنی دی (Regni Dei) را یافت که در کتاب چهارم انجیل آمده بود. بیش از همه پارسیان هند که نسبشان به زردشتیان ایران می‌رسید، به شاهنامه علاقه و اشتیاق داشتند. آنان اطلاعات خود را درباره شاهنامه از مؤسسه شرق‌شناسی کاما (Cama) کسب می‌کردند و همچنین در کسب دانش مربوط به فردوسی به مهم‌ترین شاهکار قرن

نوزدهم، یعنی اثر تئودور نولدکه (Teodor Noeldeke) با عنوان - ملیت ایرانی - مدیون بودند.

یکی از علل بسیار مهم همگانی شدن شاهنامه، جاذبه فراوان این اثر برای مراکز نگهداری از کودکان بود. در سال‌های میان ۱۸۸۷ تا ۱۹۳۰ م. تعدادی داستان کوتاه از آن برای استفاده کودکان در مدارس و گروه‌های نمایشی منتشر شد. رستم اکنون جایگاهی نظیر قهرمانانی همچون اولاف (Beowulf) انگلیسی، رولاند (Roland) فرانسوی و زیگفرید (Siegfried) آلمانی یافته، همچنان که پیشتر فردوسی در جایگاهی مشابه هومر و ویرژیل قرار گرفته بود (Levy, 1967: All Text).

نسخه منثور هلن زیمرن (Helen Zimmern) منبع اصلی بسیاری از آن داستان‌ها به‌شمار می‌آید که از روی بخش‌هایی از ترجمه فرانسوی شاهنامه به‌قلم ژول مول (Jules Mohl) نوشته شده بود. با تشویق‌هایی که ریچارد گارنت (Richard Garnett) از موزه بریتانیا و رابرت برونینگ (Robert Browning) از اثر زیمرن به‌عمل آوردند و همچنین با بهره‌گیری از دو طرح اثر الما تادما (Alma Tadema)، هنرمند سبک پیش‌رافائلی و همچنین شعری از ادموند گاس (Edmund Gosse) به‌عنوان مقدمه که قبلاً ذکر آن گذشت (فردوسی در تبعید)، این کتاب بارها و بارها به چاپ رسید، یک بار به‌خط بریل و بار دیگر در سال ۱۹۲۶ م. با طراحی جدیدی از ویلفرد جونز (Wilfred Jones) در سبکی که مشابه پیکره‌های تخت جمشید بود (Ringgren, 1952: 13).

ترجمه فرانسوی مول نیز چنین جذابیتی را برای فرد نابغه‌ای چون ویلیام موریس ایجاد کرده بود، نویسنده زندگی‌نامه او در اثرش چنین ذکر می‌کند: «وی از سال ۱۸۳۳ م. کار ترجمه جدیدی را مربوط به شاهنامه از فرانسه به انگلیسی آغاز کرد». دست‌نوشته‌های فراوانی به‌خط خود او باقی مانده که ترجمه بخش اول کتاب است و از نثری بسیار فاخر و درخور توجه نیز برخوردار است.

شاهنامه به‌دلیل ویژگی‌های ملی و اساطیری خود و همچنین به‌کمک مینیاتورهایی از هنرمندان ایرانی که در گذشته نسخه‌های دست‌نویس این اثر را تزیین می‌کردند، از قابلیت بسیاری برای مصورشدن برخوردار بود.

شاهنامه‌های مصور

نخستین بار در اواسط قرن نوزدهم، پتن ویلسون (Patten Wilson) تصویرهایی مربوط به داستان‌های شاهنامه را در اثری به نام کتاب زرد (Yellow Book) منتشر نمود (Buckler, 1935: 9).

اما در سال ۱۹۳۵ م. این مینیاتورها که اشعار فارسی را تزئین می‌کردند، توجه بسیاری را برانگیختند. در سال (۱۹۳۱ م.) جی. وی. اس. ویلکینسون (J. V. S. Wilkinson) و لارنس بینیون (Laurence Binyon) با همکاری یکدیگر به شرح نسخه‌ای از شاهنامه که متعلق به قرن پانزدهم بود، اقدام نمودند (Modi 1921: 167).

در جشن هزاره تولد فردوسی در سال ۱۹۳۴ م. کتابی نیز در جهت بزرگداشت او منتشر گردید، این اثر حاصل همکاری دانشگاه کلمبیا، موزه هنر متروپولیتن، کتابخانه عمومی نیویورک و مؤسسه هنر و باستان‌شناسی ایران در آمریکا بود و از سوی سفارت ایران در واشنگتن نیز حمایت می‌شد.

نتیجه

کمپانی هند شرقی یکی از مراکزی بود که مقامات عالی‌رتبه انگلیسی، از ۱۷۵۷ تا ۱۹۴۸ م. کمتر از ۲۰۰ سال به مطالعه زبان‌های گوناگون از جمله زبان و ادبیات فارسی پرداختند و بخش‌های مهمی از آثار ادب پارسی را به انگلیسی ترجمه کردند. نویسندگان و شاعران انگلیسی‌زبان به گونه خاص و اروپاییان به طور عام به ترجمه‌های آثار ادب پارسی توجه کردند و تحت تأثیر موضوعات و مفاهیم ادبیات فارسی آثار بدیعی به وجود آوردند. آثار ادب فارسی نه تنها در توسعه و تقویت رمانتیسم اروپایی، بلکه در عصر خردگرایی بسیار مفید و مؤثر افتاد، به‌ویژه موضوع خداپرستی و یکتاپرستی دینی که در آثار ادبی فارسی از جایگاه والایی برخوردار بود، در دوره پروتستانتیسم، دور از هرگونه خرافه‌پرستی، ترویج گردید. نویسندگان انگلیسی و اساساً اروپایی و آمریکایی شاعران ایران را با بزرگ‌ترین شاعران اروپایی همچون هومر، هزئود، ویرژیل، آناکرئون و غیره مقایسه کردند و در موارد گوناگونی شاعران ایرانی به‌ویژه فردوسی را برتر نهادند. ماتیو آرنولد منظومه رستم و سهراب را به‌عنوان مهم‌ترین بخش شاهنامه ترجمه کرد. آرنولد به اقتباس از شاهنامه پرداخت و مقاله مهم و جالبی با عنوان تعزیه ایرانی قلمی کرد. آرنولد از کسانی بود که پس از توجه به ادب یونان و روم، ادب شرقی به‌ویژه ایرانی را در فهرست ادبیات غرب مطرح کرد. جیمز راسل لوول شاهنامه را از تمامی داستان‌های عاشقانه

اروپا فراتر می‌دانست و می‌گفت: از دیدگاه هنری آثار دیگر بسیار فرودست‌تر از آن فردوسی قرار می‌گیرد. توسعه رمانتیک، ترویج روح آزادی‌خواهی، خردگرایی و نجات از حقارت جزء تأثیراتی بود که ترجمه و اقتباس آثار فارسی از جمله شاهنامه به‌جای نهاد. اکنون هم اگر محققان و استادان زبان‌دان و دانشمند به ترویج و ترجمه آثار ادب فارسی بپردازند، شاهد تأثیرات شگرفی بر ادبیات جهانی خواهیم بود.

کتاب‌نامه

- افشار، ایرج. (۱۳۸۲). *کتاب‌شناسی فردوسی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- Atkinson, James. (1900). *Shahnameh, Oriental Literature, the Literature of Persia*. Vol. I. New York.
- British Critic. (1799). XIV 121.
- Brown, Wallace C. (1952). "The Persian Poetry in England". *Comparative Literature*. IV. 2. Spring.
- Buckler, F. W. (1935). "Firdausi's Shahnamah and the Genealogia Regni Dei". *supplement to Journal of American Oriental Society*. I.
- Champion. (1790). *The Poems of Ferdosi*. Calcutta.
- Delmar, N. Y. (1832). *Shah Nameh Soohrb*. London: Oriental Translation Fund.
- Delmar, N. Y. (1828). *Soohrab, a Poem from the Persian of Firdousee*. 2nd ed. Calcutta. Preface.
- Frederick, W. Roe. (1947). *Wordsworth, Victorian Prose*. New York: Ronald Press.
- D'Israeli. (1801). *Romances*. 2nd ed. London: Murray and Highley.
- Jackson, Carl T. (1970). *American Quarterly*. XXII. Spring.
- Levy, Reuben. (1967). *Epic of the Kings: Shah-name*. Chicago University Press.
- Lowell, James Russell. (1904). *Fragments of an Unfinished Poem, Complete Writing*. 16 vols. XII. Boston: Houghton Mifflin.
- Lowry, H. F. (1932). *The Letters of Matthew Arnold to A. H. Clough*. London: Oxford Press.
- Lyall, Alfred. (1886). *The attractiveness of the fin de siecle ennui*. London: Kegan Paul.
- Malcolm, Jhon. (1817a). *Persia, a Poem*. 2nd ed. London: Murray.
- _____. (1815). *The History of Persia*. 2vols. London: Murray.
- Modi, J. J. (1921). *An Instance of Royal Swayamvara as Described in the shah-Nameh of Firdausi Journal Royal Asiatic Society of Bombay*. [for years 1917-21] XXV. Bombay.
- Norton, Charles E. (1894). *Letters of James Russell Lowell*. New York: Harper.

- "Poets in Persia". (1834). *Penny Magazine*. London.
- Pound, Louise. (1906). "Arnold's Sources for Shorab and Rustum". *Modern Language Notes*. XXI. New York.
- Quiller, A. T. (1942). *Arnold's not*. London: Oxford press.
- Ringgren, Helmer. (1952). *Fatalism in Persian Epic*. Uppsala Universities Arsskrift.
- Rogers. Trans. *Shah-Namah*. Preface.

Archive of SID